

می سوزم برای سرزمینم

● نقد کتاب سراغ مرا از سکوت بگیر (مجموعه شعر) کورش همه‌خانی

در نگاه نخست به این کتاب کوچک و درخشان، تحت عنوان «ظروف کوچک و خیالات بلند»^۱ تلاش کردم بازتاب بخشی از جذبه‌های شعرهای کورش همه‌خانی (۱۳۴۰) وافت و خیزهای کار او را نشان دهم.

از آنجاکه بعد از مدتی، نوع، نگاه ما به آثار ادبی قابل بحث، ممکن است لا محاله تحول دامنگیر دیگری را بپذیرد، در نگاه مجدد، بخشی دیگر از پوسته شعر او را در این کتاب می‌کشایم.

شعر مونسیلاب، یا تک‌هجایی، یعنی کوچکترین و کم‌واژه‌ترین ساختار شعرجهان، که اوج ایجاز آن جهت نوعی آشنازدایی است، منسوب به دیدرتو فرتو *Diderto Ferto* پزشک، و زبان‌شناس نامدار اسپرانتو دان و دوشاعر بزرگلی است، باگرایش شدید به اختصارگرایی در برداشت واژه‌ها و اوج ایجاز، با کمترین نشانه، حداقل از یک ذهنیت را بیان می‌کند و حس القایی شاعر بطور مطلق، بدست می‌آید.

فانی‌ها

شعله

شهرت

پوچ

باد

حیات

اما، کوچکی غیر منتظر شعر تک‌هجایی هرگز دلیلی بر این نمی‌شود که از نظر عاطفی،

۱. چیستا نوروز ۱۳۷۲ - نقد کتاب سراغ مرا از سکوت بگیر - نوشته: فریبرز ابراهیم پور.

حسی، معنایی، تمیز و اشراف شاعرانه، و نگرش‌های بی‌بدیل، در مقایسه با مثلاً شعر چند هجایی که از نظر صوری، بلند است چیزی کم بیاورد.

می‌خواهم روشن‌کنم که، کوتاهی و بلندی شعر به‌خودی‌خود، مجرم، عیب، یا هنر و حسنی نیست. بلکه آنچه که ما را از نظر ارزش‌های نهانی، مالک شعر بزرگ و مسلط می‌کند، تکمیل خواستگاه شاعرانه و اقتدار بی‌مانند، در نحوه ارائه آن است. ایجاد ضربه‌های مناسب روانی و در اختیار گرفتن زمان و ذهن مخاطبان است. این‌که حس کنیم شکل و نحوه بیان و جان سبز و تفکر شاعرانه، و حدس‌خندانی همین بوده و هست، و کمترین لرزه‌ای در پیکره اثر مشاهده نشود.

شعر «همه‌خانی» از نظر قامت، کوچک است. اما این کوچکی صوری، هرگز، مانع از این نبوده تا توان ادبی و مشترکات حسی او، در حداقل امکان خود بروز کند. بلکه جهان شاعرانه او، در قواره‌ای مختصر، به‌واقع، در از گلشن شکسته است^۱ و به تعبیر زنده یاد اسدالله عاطفی کرمانشاهی (۱۳۲۱ - ۱۳۵۲) ماورای رنگ و بورا می‌بیند.

«شعر بیست و یک»

از یادم رفته‌ای

همچون جاپایی

به غبار دریا

مگر از ابر

از سکوت

سراغت را بگیرم

شعر بیست و یک، در عین حال که همه آن مشترکات حسی و ایجاز و حدس‌خندانی، در آن رعایت شده، از نظر تقطیع، نیز بسیار کامل و منزه است.

«شعر ده»

باز می‌گردد

بাহزار چشم در جان و

آوازی در مشت

۱. تعبیری از زنده‌یاد اسدالله عاطفی - غزلسرای بزرگ کرمانشاهی.

برتکه پیراهنش

که برسیم خاردار تاب می خورد

به خواب رفته است پرنده

تکه پیراهنی (پیراهن که؟!) می تواند پرنده ای را بی واهمه، با آرامش محض، به خوابی آرام، فرو ببرد، این شعر، هرگز با قرائت به فرجام نمی رسد، بلکه بعد از مطالعه، تازه جان مجدد می گیرد و ما را با سردی و اندوه و تحسری لایزال و یا گاه به چشمی دیگر، با گرما و اعتمادی تام، به اندیشه وا می دارد. همین منش و معنای شورانگیز است که موجب می شود تا با این کتاب کوچک، گاه بر زمین باشیم و گاه تا حدستارگان، بالا رویم.

«او»ئی، پیروزمند و رنجور از مبارزه بازگشته است. و اکنون که متعلق به ما و معتمد زمین است حتی تکه ای از پیراهنش می تواند آرامبخش ما باشد. پس می بینیم شعر همه خانی، با پوسته و درونمایه و بطنی تازه و با تنافر از پلاگیاریسم Plagiarism. متمایل به نوزایشی و نوعی ساحری در کلام و تخیل، سرشار از مایه های فقر، مبارزه، عشق و آرزومندی است، اما این عناصر و مشترکات، روباز و برهنه نبوده و مستند به ابزار کار کرده و شناخته شده کلامی نیستند، بلکه لزوماً می باید، ما خود با توجه به برخی تشعشعات ساخت و صناعت، به استنباط در خوری دست باییم.

در شعر «کوروش همه خانی» ما به نوعی رنسانس شاعرانه و جمالشناسی پنهان برمی خوریم، عشق به صورت هاله بروز می کند، غیر جسمانی و غیرزمینی و به طور ربانی، در حد نور و جلا و سایه و خطی از یک رؤیا، انگار گوینده، از عهدی دور و کهن می گوید، با گور نیشته ای و روبرویم و تنها صدایی از قهقرا می آید و شاعر سالها پیش، از میان رفته است.

«شعر نوزده»

باد

در خواب خاموشی

پیراهنت را به دور درخت می پیچد

اکنون

کمی از نگاهت

هرشبم را بی نیاز ستاره و آینه می کند.

جهان عاشقانه او، پاک و منزّه و نوعی بدعت خیالی و معرفت جدید است که ما را آرام آرام به درون می کشد. در این شعر، خشونت، به حداقل خود می رسد و در نهایت محو

می‌شود. آکواریومی از رویاها و ایماژهای زنجیره‌وار، ما را به تماشا وامی‌دارد و حتی در پاره‌ای موارد می‌فریبد و صاحب این تصور می‌کند که نکند جهان، با این همه تضاد زیستی، اندوه، خشونت و سختی و بلاهت و قساوت و دل‌سنگی، همه در نرمایی رنگینه از شفقت روان است. در وجه نخست، این شعرها همچون مخمل، نرم و خواب‌آورند، و خواننده تصور می‌کند که دستمایه کار چنین شاعری، متکی به نوعی ایماژیسم مطلق و یک سویه است، اما در مرور مکرر این حالت، در ما پوسته می‌اندازد و به تدریج، مفاهیم و تفکر مستور گوینده، رخشان می‌شود و ما درمی‌یابیم. که دستی کارگشته، هرچند جوان، در ساخت و صناعت پیکره و درونمایه این آثار به دقت و اشراف عمل کرده است.

«شعر چهل و یک»

اتاقم را تنها می‌گذارم
با تمام خاطره‌هایش

اما

پنجره‌اش را با خود می‌برم

تا آوازهایم را به کوجه‌ای تازه بریزم.

شعر «همه‌خانی» استواری بی‌بدیل خود را مدیون چکیده‌های رخشان ایجاز خویش است.

نگاهی منقطع، به جهان و به انسان و خلوت آدمی، جانی پاره پاره که گاه برچمن است. گاه برآتش و گاه برمخمل شعر «همه‌خانی» از آنجا، به اعتبار شاعرانه، دست می‌یابد که با نگاه به آن و غرقه در آن، ما، در مسیر خود هرگز، به شاعری شبیه او، و شعری، شبیه به آن برنمی‌خوریم. وادی تازه‌ای، که حزین و شگرف می‌نماید و ناگهان از ژرفای درون سربرآورده و خون و فقر و عشق و اندوه و آرزومندی جاودانه‌ای را نشان می‌دهد. همه جاودانه، و به همین دلیل، در یک نگاه، «سراغ مرا از سکوت بگیر» با رایحه‌ای رازآمیز می‌تواند کتاب کوچکی باشد از یأس و اشراف و ادراک بیم‌انگیز شاعر، از جهان ویران پیرامون خویش. بی‌آنکه همه‌خانی را به‌طور مطلق شاعری، این جهان و این زمانی ندانیم. کتابی که اگر زیاد غرقه روایح و اوارد آن شوی، دیگر این جهانی نخواهد بود. کتابی که کوچک است اما هرگز، به‌لثامت نیز نمی‌توان آن را تحقیر نمود و اگر با نگاهی کژ، در آن بنگری ممکن است حتی در پاره‌ای موارد آن را خام و ضد ارزش نیز بیابی و بغلط حس کنی که نکند گوینده، نه از ما که از جهان انسانی بُریده و فاصله‌ها دارد.

و حال این که شعر «همه‌خانی» نه به صورت آشکار و عینی با زمینه‌های آشنا، بل مستور، از بارقه‌های اجتماعی و انسان دوستی ملموس و آمال ادبی بالایی برخوردار است. همه‌خانی در این کتاب کوچک، انسانی است مسلح به چشم سوم اما بسیار افسرده و غریق تلخاب یادها و یادگارها که نه رخ به رخ با انسان معاصر، بل سردر خود و غمناک و اشک‌ریزان برای سرزمینش می‌سوزد. شعر او در پوسته ایجازی خوش‌یافت و در هربار مطالعه، جانی تازه را می‌نمایاند، و ما از منظر این جان تازه است که مالک نوع نگاه نوینی به جهان معاصر می‌شویم. جهانی که در آن سهم خوشبختی انسان، به غارت رفته است. ایراد به‌زیان و نظرگاه شاعرانه همه‌خانی ممکن است از جانب برخی محافل و از طیف‌پسند سنت‌گراها، مایه بگیرد که خود این برخورد به اعتقاد من نشانگر شعور جدید شاعرانه و EPIFHAKY (تجلی ناگهانی) شعر کوچک قواره و درشت اندیشه و متحول این گوینده است.

این که خواننده، دیده به فضایی آکنده، از ایمازهای غریب و پیچیده می‌گشاید و پیداست که چنین فضایی، در نگاه نخست، اندکی و یا چه بسیار، غریب بنماید. اکتفای محض به ایمازیسم و توقف ممتد بر یک زمینه ساکن، می‌تواند برای شعر همه‌خانی خطر ساز باشد چرا که تصویرهای فاقد تفکر و یا درگیر با تجارب مطلق، می‌تواند در غایت، آدمی را بچرخه‌ای بیندازد که تنها نقوش ثابتی را به مردمک‌ها بتاباند، اما تصویرهای این کتاب به صورتی متحرک و متفکر، جان دردمند شعرها را از این خطر رهانیده است.

تقطیع درست یک شعر، حداقل حسنش این است که موجب می‌شود تا مبتدی‌ها هم شعر ما را درست بخوانند. در تقطیع صحیح، کلمه‌های آخرین، هرگز کسره نمی‌گیرند و نشانه تقطیع درست آنجاست که تا میل به کسره پیش می‌آید، یک بله پایین می‌رویم. مثال می‌زنم:

تا انسان هرآنچه را که دوست می‌دارد

برای آینه آرزو کند

«از کتاب سراغ مرا از سکوت بگیر»

تقطیع درست:

تا انسان

هرآنچه را که دوست می‌دارد

برای آینه

آرزو کند.

این احتمال هست که انسان (انسان) خواننده شود یا آینه (آینه) - اما در تقطیع درست، این احتمال به صفر می‌رسد. پس، عمل تقطیع در شعر معاصر، به منزلهٔ پرچین و انتخاب قالب درست است که به شکل جریان شعر را به بستر طبیعی خود می‌برد و از هرزه‌خوانی می‌رهاند و آن را به مسیر صحیح‌اش هدایت می‌کند.

در شعر «همه‌خانی» چراغ ایجاز، به صورت یک شهاب می‌سوزد در شعر بی‌زائده این گوینده، که نوعی شکار اندیشه و شکفتن و تجلی ناگهانی به نمایش گذاشته می‌شود، شاعر با حداقل واژه، به خواستگاه شاعرانهٔ خود دست می‌یابد.

می‌دانیم که همیشه ضربان قلب یک فسیده، در یک بیت آن می‌زند و نه در همهٔ پاره‌های آن، هر شعر بلند، یک نبض زنده و یک دهان گرم و یک زبان جاذب بیشتر ندارد. پس قالب «شکل و قواره» شعر هرگاه کوچک شد نمی‌باید برای ما قبل از مطالعه، اندیشه‌سازی کند که با فضایی کوچک و مفهومی مختصر نیز روبرویم. برعکس قامت خرسنگ‌وار یک شعر بلند نیز هرگز نمی‌تواند این شیوه را در ما ایجاد کند که با سیلابی از معانی مقابلیم.

تعداد ضربه‌های حسی، عاطفی، اجتماعی، و مجموعاً ادبی در یک شعر کوتاه، ممکن است جهان را به وسعت همهٔ فضاهاى خود برای ما بیافریند
به شهر شما آمدم
مثل ابر

«شعر چهل و دو»

و باز در همین شعر:

پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
و ماه
تنهایی را سوسو می‌زد

«شعر چهل و دو»

در شعر چهل و نه، با حذف برخی از سطور و مشترکات حسی و ترکیبی جدید می‌شود به شعر ژرفای بیشتری می‌داد. زیرا آنجا که از «مادر» به عنوان بهترین نماد مهربانی یاد می‌شود، هر عضو و عنصری بعد از او نادیده می‌نماید:

در همین حوالی
مادرم را گم کرده‌ام

که با نور و نوازش

تاریکی مرا

زیبا می‌کرد.

سکوتی که «همه‌خانی» به آن اشارت رمزآمیز دارد، سکوتی برمکاشفه و متکلم است. خاموشی محض و مرده نیست. هرچند گاه این‌گونه نیز استنباط می‌شود «تمامی سرمای خاک، با این کتاب است»^۱ و این برمی‌گردد به تحول ذاتی شعر او که ناگهان با چند واژه جهانی راه‌محبوس نوک قلم خود می‌کُند.

شعر «کوروش همه‌خانی» با نوعی وهم، جهان را به پایان می‌رساند و چنین حکم مهیبی تنها از شعرهای بزرگ، برمی‌آید و شاعران بزرگ. اما در مثلی که پیش‌رو داریم، ۱- شاعری چون همه‌خانی ۲- کتابی کوچک ۳- و شعرهایی غریب و کم حجم، از عجایب است که پیران را نیز دریندهایی به سوی خود متمایل کند. شعر نوین امروز ایران که ریشه در جان شعله‌ور و تخیل پهناور و بی‌مرز شاملو دارد با پشت سر نهادن منش شاعرانه کهن، رو به سمت افق‌های کشف ناشده‌ای در جهان غمناک امروز است.

و در این میان هرچند نوع نگاه متهورانه نیمای بزرگ را ذخیره ثروت دید شاعرانه خود داریم و شاعران درشت‌اندیشه‌ای همچون آتش‌های جامانده از کاروان، در این وادی بی‌انتهای دیده می‌شود. با حفظ شأن ماندگار و جای شاملوی فراموش‌ناشدنی، چشم به راه پدیده‌های تازه‌ای در این مسیر است و همچون داستان نویسی معاصر که چند تن انگشت‌شمار، بار شگرف آن را آرام آرام حمل می‌کنند. این نوع ادبی نیز نیازمند به نوآرانی است که بزرگان خسته و زمینگیر و یا زبان بسته یا در مزار خفته را به نسیم طراوت نگاه و زبان و فهم تازه‌ای از جهان شاعرانه نوازش دهد.

در این میان «همه‌خانی» با اتصال به این فهم تازه و نگاه جدید شاعرانه، هرچند در قواره‌ای کوچک، چنانچه شعر و کتابش تنها اتفاقی یکباره نباشد، می‌تواند امیدی در این راه‌نو باشد.

«سراغ مرا از سکوت بگیر» کتابی کوچک است. از یک کتاب کوچک که در آن واژه‌ها هرگز تحقیر نمی‌شوند، بلکه در زوایای خود قلبی تپنده و روحی غمناک را جا داده‌اند و در آن انسان و عشق و جان دردمندش، در شأن شایسته خویش ایستاده است.

۱. چیستا نوروز ۱۳۷۳ - نقد کتاب سراغ مرا از سکوت بگیر - نوشته فریبرز ابراهیم‌پور.